

روش شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: متدولوژی کوئنتین اسکینر*

دکتر حسینعلی نوذری** - مجید پورخداقلی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۲۶ و تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۱۲/۱۳)

چکیده

در این مکتوب، سعی بر آن بوده است که نظریه روش شناختی پروفیسور کوئنتین اسکینر که عمدتاً نظریه ای است در حوزه روش شناسی مطالعات و تألیفات اندیشه سیاسی، معرفی و به اجمال مورد بحث قرار گیرد. این نظریه که رویکردی شیوه مند به مطالعه اندیشه سیاسی دارد، از ورود به مباحث محتوایی سیاسی خودداری نموده و صرفاً در حیطه فلسفه علم و به طور خاص در روش شناسی قدم بر می دارد. اسکینر کار خود را از نقد رویکردهای متن - زمینه گرا می آغازد و اشکالات عدیده ای را به متونی که

* این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی مجید پورخداقلی با عنوان «امکانات نظریه اسکینر در مطالعه متون تالیفی «درس اندیشه سیاسی غرب» در دانشگاه های ایران» به راهنمایی دکتر حسینعلی نوذری است.

** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه علوم سیاسی، کرج، ایران.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه علوم سیاسی، کرج، ایران.

براساس این رویکردها شکل گرفته اند وارد می‌سازد؛ سپس وی با ایجاد ترکیب و تلفیقی متجانس و سازگار میان این دو رویکرد، شیوه خاص خود را بنا می‌نهد و طبق آن، متدولوژی جدید و کارآمدتری را برای درک بهتر تاریخ اندیشه‌های سیاسی مطرح می‌سازد. این شیوه امروزه در میان اکثر دانشمندان اروپایی و آمریکایی، شناخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد. شیوه اسکینر، هم ابزاری است جهت نقد، و هم شیوه‌ای است جهت ارائه بدیل و راهکار جهت رفع اشکالات. این شیوه در تمامی مراحل جمع‌آوری اطلاعات، پردازش و تدوین نتایج تحقیقات - تألیف -، کارایی دارد. از این منظر، شیوه اسکینر ناظر است بر هشدارهایی جهت دور ماندن از خطاهای مطالعاتی، و نیز از سوی دیگر، حاوی توصیه‌هایی است برای درک بهتر متون تاریخ اندیشه سیاسی.

کلید واژگان

نظریه اسکینر، تاریخ اندیشه سیاسی، اندیشه ورزی، نظریه پردازی، هرمنوتیک روش شناختی مؤلف محور، متدولوژی قرائت متنی، متدولوژی قرائت زمینه‌ای، اسطوره انسجام، اسطوره دکترین و اسطوره کوتاه نظری.

مقدمه

دغدغه بنیادین این مقاله، ضعف‌هایی است که دانشگاه‌های ایران، بواسطه عدم وجود و ظهور اندیشه‌های سیاسی و نظریات راهبردی سیاسی، در درون خود شاهد هستند. چنانچه می‌دانیم، نگاهی هرچند گذرا به تاریخ پیشرفته‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی ملل توسعه یافته و پیشرفته، به ما نشان می‌دهد که همه اینها، هنگامی توانسته‌اند به رشد و توسعه دست یابند که نظریه پردازان بزرگی در آنها ظاهر شده‌اند. اندیشه ورزی و تفلسف، مهمترین کلیدهای ورود به دنیای نظریه و نظریه پردازی در حوزه علوم انسانی هستند. به نظر می‌رسد که بسط دادن اندیشه‌های سیاسی معطوف به نظریه پردازی، چنانچه رویکردی آکادمیک و دانشگاهی داشته باشیم، بیش از هر چیز دیگری، از وظایف «درس اندیشه سیاسی» در رشته علوم سیاسی است. از نظر ما، بویژه درس اندیشه سیاسی غرب در دانشگاه‌های کشور ما، از ایفای این نقش مهم و حیاتی بازمانده و کارایی لازم را ندارد. تا آنجا که به شیوه‌ها و متد آموزشی

مربوط است، شیوه مند و متدولوژیک بودن مطالعات و بویژه تألیفات اندیشه سیاسی غرب، مهمترین رکن لازم جهت ایجاد زمینه‌های تفکر و اندیشه ورزی در میان مخاطبان این متون ارزیابی می‌شود. متون تدریس شده در حال حاضر، فاقد این روش مندی بوده و از این حیث نه تنها کمکی به رشد اندیشه ورزی و نظریه پردازی نمی‌کنند، بلکه در صورت تمرکز صرف بر آنها، به عنوان موانعی جهت این اهداف نیز تلقی می‌شوند.

چنانچه پیشرفت کشور را با هر معنا یا گرایشی که در ذهن داریم، منوط به ایجاد، رشد و اجرای نظریات و اندیشه‌های سیاسی - به عنوان حلقه واسط یا نخ تسبیح سایر علوم و حوزه‌ها - بدانیم، لزوم به کارگیری شیوه‌ها و متد مناسب در تألیف کتب آموزشی این حوزه بسیار حیاتی و ملموس خواهد بود؛ شیوه‌هایی که مخاطبان و خوانندگان و بویژه دانشجویان جوان را به ورطه اندیشه ورزی سیاسی سوق داده و زمینه را جهت بروز نظریه پردازی در علوم انسانی فراهم سازند. از دیدگاه ما، رشد سایر علوم، بدون رشد در علوم انسانی، نمی‌تواند به رشد و توسعه یک جامعه منتهی شود. پرسش مهمی که در خصوص آموزش تاریخ اندیشه سیاسی وجود دارد این است که «هدف یا به تعبیر یونانیان، غایت^۱ چنین آموزشی چیست؟». بدون تردید افزایش آگاهی‌های اندیشه‌ای و تاریخی یکی از مهمترین اهداف محسوب می‌شود؛ ولی به نظر می‌رسد که غایت آموزش، به همین جا ختم نشود. تاریخ اندیشه سیاسی لذت بخش و خواندنی است و آگاهی‌های ما را نسبت به تحولات فکری افزایش می‌دهد، اما در همین حد کفایت نمی‌کند و به نظر می‌رسد غایت آن باید فراتر از چنین هدفی باشد. مطالعه تحقیقی ما حاکی از این است که به نظر می‌رسد غایت آموزش تاریخ اندیشه سیاسی، باید «ایجاد آمادگی و افزایش توانایی برای اندیشه ورزی یا فلسفیدن سیاسی» باشد. فلسفیدن یعنی بتوانیم از طریق روشها و مفاهیم فلسفی به بحث در خصوص مسایل و مفاهیم سیاسی بپردازیم. به این معنا به نظر می‌رسد که تاریخ اندیشه سیاسی در واقع نوعی درس تمرین، یا کتاب کار برای ورود به جهان اندیشه ورزی سیاسی یا فلسفیدن سیاسی است. ما در این درس، بایستی با مهمترین مسایل و چالشهای این حوزه آشنا شده و «پرسیدن» را که سرآغاز هر نوع یادگیری است، بیاموزیم. هیچ علمی و دانشی بدون روح خلاقانه پرسشگری رشد نکرده است و طرح پرسش، آغاز ورود به جهان پر دهلیز تفکر است. با این توضیحات،

^۱ - Telos

روش مندی و متدولوژیک بودن مطالعات و تألیفات اندیشه سیاسی، بسیار مهم و ضروری به نظر می‌رسد. متاسفانه این اصل اساسی، در اکثر کتب اندیشه سیاسی تدریسی، در کشور ما، مورد غفلت واقع شده است. به همین دلیل ضمن پررنگ ساختن این ضرورت، در ادامه به معرفی یکی از شیوه‌ها یا متدولوژی‌های مناسب برای این حوزه، یعنی نظریه اسکینر خواهیم پرداخت. نظریه اسکینر، شامل شیوه یا روشی سودمند است که می‌تواند در همه مراحل انجام تحقیق، از جمله گردآوری اطلاعات، تحلیل، پردازش و تدوین نتایج به صورت متون و کتب اندیشه‌ای، به کار آید. همچنین این نظریه در عین حالی که شیوه کاربردی مناسبی را ارائه داده است، ابزار قدرتمندی در جهت نقد آثار موجود نیز بدست می‌دهد. در ادامه می‌کشیم تا به شرح روش اسکینر و نیز، نقد آثار تألیفی و روشهای به کار رفته در آنها از این منظر بپردازیم.

۱. مبانی نظری

الف. هرمنوتیک

در فلسفه علم و در عرصه روش‌شناسی، از دیرباز، دو شیوه معروف و رقیب، جهت مطالعه متون اندیشه‌ای معمول بوده است: زمینه‌گرایی و متن‌گرایی. هر دوی این گرایش‌ها، کوشش‌هایی بوده‌اند جهت درک مفاهیم مندرج در یک متن که بنا به ملاحظات مختلف، به شرحی که خواهیم گفت از یکدیگر جدا و در مقابل هم قرار گرفته‌اند. بطور خلاصه، علم یا دانش هرمنوتیک هنگامی پدید آمد که در اروپا، نیاز به درک معانی موجود در متون مقدس احساس می‌شد. در حالیکه کلیسا به نقش اساسی خود در تفسیر متن مقدس تأکید داشت، ظهور پروتستان‌ها و تأکید آنها بر خودبسندگی بودن متن مقدس، زمینه‌ساز سلسله مباحث روشی گسترده‌ای شد که در این میان، پروتستان‌ها موفق شدند ایده خودبسندگی بودن متن را در جهت تضعیف قدرت معنوی کلیسای کاتولیک بسط دهند. بسط چنین مفهومی، در واقع سنگ بنای هرمنوتیک امروزی بوده است. هرمنوتیک متن محور مورد نظر پروتستان نیز، موجب شکل‌گیری موج جدیدی از هرمنوتیک شد که بر روی نیت مؤلف تأکید ویژه داشت. تأکید هرمنوتیک بر نیت مؤلف جهت درک معنی متن، بویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، در رویارویی روش‌شناسانه با امواج پوزیتیویستی فلسفه علم قرار گرفت و حاصل این رویارویی، انسجام

هرمنوتیک، تحت عنوان هرمنوتیک مؤلف محور بود. فهم نیت مؤلف برای نیل به درک متن، از ضروریات این نوع از هرمنوتیک است که مبنای روشهای تفهیمی قرار گرفت و توسط ماکس وبر و ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) بسط و گسترش یافت. هرمنوتیک مؤلف محور، در تقابل با هرمنوتیک متن محور، بعدها از بالندگی بیشتری برخوردار شد که طی آن شاهد شکل‌گیری هرمنوتیک زمینه‌گرا هستیم که در آن، ضمن توجه به نیت مؤلف، به شرایط ساختاری مختلفی که زمینه‌ساز شکل‌گیری یک متن می‌شود نیز توجه می‌شود. هرمنوتیک در همه وجوه و شاخه‌بندی‌های خود، متضمن سه وجه اساسی است: «گفتن یا بیان کردن؛ توضیح دادن و ترجمه کردن»؛ وجه مشترک هر سه این وجوه، انتقال پیام و به فهم رساندن پیام است؛ رسالت هرمنوتیک، تبدیل امری بیگانه، غریب و مبهم به امری آشنا، قریب و قابل فهم است.

ب. تقسیم‌بندی‌های هرمنوتیک

صرف نظر از دو شاخه متن‌گرا و زمینه‌گرا که در ادامه به نقد آنها از منظر روش‌شناسی نیز خواهیم پرداخت، از هرمنوتیک به عنوان روشی برای درک متون اندیشه‌ای، تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز به عمل آمده است. از لحاظ تاریخی و محتوایی، هرمنوتیک به سه نوع کلاسیک، مدرن و معاصر تقسیم شده است. هرمنوتیک کلاسیک مشتمل بر دوره زمانی طولانی و در واقع دربرگیرنده بخش اعظم تاریخ بشری بوده است که در دوران کلاسیک یونان و روم شکل گرفته است و تا قرن نوزدهم میلادی و به طور مشخص تا زمان فریدریش شلایرماخر (۱۷۶۷-۱۸۳۴) استمرار داشته است و بدان هرمنوتیک سنتی نیز می‌گویند. از زمان شلایرماخر، هرمنوتیک وجهی علمی یافت و وارد دوران جدید و مدرن خود شد. «بدلیل تلاش برای ایجاد علم هرمنوتیک، او را پدر علم هرمنوتیک لقب داده اند» (۱) منظور از هرمنوتیک معاصر نیز، هرمنوتیک قرن بیستم است که با دیلتای آغاز و با هایدگر و گادامر بسط یافته است.

نوعی دیگر از تقسیم‌بندی از حیث محتوایی و تاریخی هم وجود دارد که طبق آن، هرمنوتیک به عنوان علم تأویل یا اصول تفسیر، شش نوع مختلف را شامل می‌شود: «نظریه تفسیر کتاب مقدس، روش‌شناسی عام لغوی، علم هرگونه فهم زبانی، مبنای روش‌شناختی علوم انسانی، هستی‌شناسی و

پدیدارشناسی فهم، نظام‌های تأویل اسطوره‌زدایی و راز‌زدایی» (۲) و اما «مطابق آخرین تقسیم‌بندی که اساساً بر پایه ماهیت و کارکرد علم هرمنوتیک انجام شده است، سه نوع هرمنوتیک از هم تمیز داده شده‌اند: هرمنوتیک روشی، هرمنوتیک فلسفی و هرمنوتیک انتقادی» (۳).

در هرمنوتیک روشی، هرمنوتیک، روشی است برای رسیدن به موضوع علوم انسانی و فهم آن. شلایر ماخر، ماکس وبر، دیلتای، بتی و هیرش و اسکینر (۱۹۴۰) در زمره اندیشمندان این نوع از هرمنوتیک هستند. در مقابل، هرمنوتیک فلسفی به دنبال چیستی خود فهم و تأویل است و پرسش اصلی در آن، این است که: «چگونه فهم ممکن می‌شود؟» و یا اینکه «وجه وجودی آن موجودی که فقط بواسطه فهم، وجود دارد، چیست؟» (۴) هایدگر و گادامر، چهره‌های تابناک این نوع از هرمنوتیک هستند که نه به توضیح چگونه فهمیدن، بلکه به پرسشگری ماهیت خود فهم پرداخته‌اند. در این میان هرمنوتیک انتقادی، راه خود را از مباحث معرفتی و هستی‌شناسانه‌ی دوگونه فوق‌جدا نموده و با رویکردی کاربردی تر، محتوایی سیاسی برای خود تعریف نموده است که در آن، هرمنوتیک به عنوان روش یا ابزاری جهت نیل به رهایی انسانهاست. یعنی اینکه افراد می‌توانند از طریق معانی مشترک، با یکدیگر وارد گفتگو شده و با فهم منظور یکدیگر به تفاهم برسند و تفاهم هم معطوف به رهایی بوده و در صورتی میسر می‌شود که عوامل سرکوبگر و مخدوش‌کننده ارتباط انسانها از میان برداشته شود. (۵) از میان انواع و اقسام ذکر شده، هرمنوتیک روشی و به طور مشخص، هرمنوتیک روشی مؤلف محور است که مورد نظر ما بوده و در واقع قرائت خاص اسکینر از این هرمنوتیک، همان چیزی است که این مقاله سعی دارد آنرا به عنوان شیوه‌ای جهت نقد و ارائه بدیل مناسب برای مطالعه، تألیف و درک متون تألیفی اندیشه‌ای، پیشنهاد و معرفی کند.

کوئنتین اسکینر^۱ فیلسوف سیاسی و نظریه پرداز معاصر انگلیسی، از برجسته‌ترین و مشهورترین نظریه پردازان سیاسی معاصر است که عمده‌ترین دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های وی در عرصه فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی معاصر، بابت روش‌شناسی (متدولوژی) تاریخ عقاید و نظرات سیاسی است. اسکینر استادیار کالج در دانشگاه کمبریج و استاد رژیوس^۲ (استاد نشان گرفته از ملکه انگلیس) تاریخ

^۱ - Quentin Skinner

^۲ - Regius Professor

مدرن در دانشگاه کمبریج است. وی دارای مقالات و کتب متعددی در خصوص سرشت و ماهیت نظری و فکری تاریخ می‌باشد که مبانی و اصول اساسی رویکرد روش‌شناسی خود را در آنها پیاده کرده است. از جمله آثار مهم وی می‌توان به کتاب‌های *شالوده‌های اندیشه سیاسی مدرن* در دو جلد (۱۹۷۸)، *ماکیاولی* (۱۹۸۱)، *خرد و بیان در فلسفه هابز* (۱۹۹۴) کرد. اما آنچه که در این زمینه برای وی بیش از هر مقوله دیگر حائز اهمیت تعیین‌کننده و نقش قابل تأمل است، معنای نهفته در پس تاریخ عقاید است. درک معنای تاریخ عقاید سیاسی از دید اسکینر بیش از خود آنها حائز اهمیت است.

۲. انتقادات اسکینر

«سنگ بنای متدولوژی اسکینر پاسخگویی به این سؤال اصلی است که در تلاش برای فهم یک متن، چه رویه‌های مناسبی باید اتخاذ نمود؟ بنا به تصریح خود اسکینر، نسبت به این سؤال، دو پاسخ متعارف یا دو متدولوژی رایج ولی متضاد ارائه شده است که هر دو از مقبولیت نسبتاً گسترده‌ای برخوردارند. یکی متدولوژی قرائت‌زمینه‌ای که چارچوب یا زمینه را تعیین‌کننده معنای هر متن می‌داند و لذا فهم معنای متن را منوط به فهم زمینه‌های فکری، دینی، سیاسی و اقتصادی می‌کند و مطابق آن در هر تلاش برای فهم معنا، می‌بایستی آن زمینه کلی یا چارچوب نهایی را بازسازی نمود؛ و دیگری متدولوژی قرائت‌متنی است که بر خودمختاری ذاتی متن، به عنوان تنها کلید ضروری برای فهم معنای آن تأکید دارد و هر تلاشی را برای بازسازی زمینه اجتماعی، بیهوده تلقی می‌کند» (۶). به نظر اسکینر، هر دو متدولوژی فوق از ناکفایتی اساسی رنج می‌برند و نمی‌توانند روش کافی یا مناسبی برای دستیابی به فهم درست اثر باشند. وی هر دوی این رویکردها را به نحوی جدی مورد انتقاد قرار داده و متدولوژی خاصی را پی‌ریزی می‌کند که به زعم خودش، از این انتقادات مبرا است.

الف. نقد متدولوژی قرائت‌متنی

خودبستگی متن، فرا زمانی بودن و دارای حکمت فرا تاریخی یا کاربرد عام بودن متون کلاسیک سیاسی، از پیش فرضهای اساسی رویکرد متن‌گراست که در آن، دستیابی به انگیزه‌ها و نیات مؤلف امری غیرممکن و استفاده از اطلاعات خارج از متن - یعنی زمینه - امری عبث و چه بسا خطا آور محسوب می‌گردد. از این منظر، این متون همواره گرد سؤالات اساسی و همیشگی بشریت بوده و ما

خود می‌توانیم با استفاده از ذهنیت کلی خود از این سؤالات و علایق پایدار، به مطالعه و درک آنها اقدام نمائیم. طبق این دیدگاه «دستیابی به انگیزه‌ها و نیات مؤلف کاری غیرممکن است و هرتلاشی در این رابطه بیهوده بوده و باید از آن دست برداشت.» (۷)

در این قسمت، برخی از مهمترین ابهامات و اشکالاتی را که اسکینر در ارزیابی انتقادی خود از این متدولوژی تحت عنوان «اسطوره‌شناسی» مطرح ساخته را مورد بحث قرار می‌دهیم. این اسطوره‌ها، نتایج غیرعلمی و اسطوره‌گونه‌ای هستند که از به‌کارگیری این رویکرد، ناشی می‌شوند.

اسطوره‌دکترین: این اسطوره یا انحراف، هنگامی پیش می‌آید که پژوهشگر می‌کوشد تا اندیشه یا اندیشمندی را بشناسد. اولین شکل بروز این اسطوره این‌گونه است که محقق، اشتباهاً اظهارات پراکنده یا کاملاً تصادفی یک متفکر درباره موضوعی خاص را، به عنوان دکترین آن متفکر در مورد آن موضوع خاص تلقی کند. این در حالی است که اساساً متفکر مذکور از بیان این اظهارات قصد ارائه چنین دکترینی را نداشته است. چنانچه محقق در حال مطالعه بیوگرافی فکری متفکری خاص باشد، بر اثر این اشتباه، آن متفکر را صاحب دیدگاهی معرفی می‌کند که در اصل، آن متفکر نمی‌توانسته چنین دیدگاهی را داشته باشد. زیرا این دیدگاه خاص، مستلزم وجود معانی و مفاهیمی است که در زمان حیات او در دسترس او نبوده‌اند و آن متفکر هرگز قصد انجام چنین کاری را نداشته است. (۸) مثلاً یک مفسر معاصر از یک عبارت اساساً ارسطویی مندرج در اثری از «مارسیلیوس پادوایی» درباره مقایسه نقش اجرایی یک حاکم با نقش قانونگذاری یک ملت، چنین استنباط کند که وی به دکترین تفکیک قوا اعتقاد داشته و یا حتی او را به عنوان بنیانگذار این دکترین کشف کند. حال آنکه این دکترین چندین قرن پس از مرگ مارسیلیوس مطرح شده است؛ یا اینکه یک مفسر ممکن است جان لاک را در رأس «سنت دولت مبتنی بر رضایت» ملاحظه کند و عبارات پراکنده در میان آثار او درباره موضوع امانتداری را به هم پیوند زده و از پیوستن آنها، یک دکترین اعتماد سیاسی به لاک نسبت دهد که هرگز به ذهن خود لاک خطور نکرده باشد. (۹) همچنین بر اثر این اسطوره، به تغییر معانی ادبی اصطلاحات کلیدی در طول زمان توجه نمی‌شود و لذا معانی و مفاهیمی به یک متفکر نسبت داده می‌شود که امروزی بوده و اصولاً در زمان مؤلف متن، موجود نبوده‌اند. اما چنانچه محقق به توسعه تاریخی اندیشه‌های سیاسی توجه داشته باشد و نه به بیوگرافی متفکری خاص، اسطوره‌دکترین به شکلی دیگر خود را نشان می‌دهد.

دهد: ایده‌ها و اندیشه‌ها، حقایق مسلم، شیء گونه، غیرتاریخی، افسانه‌ای و همیشگی فرض شده و نقش متفکران متعدد در طول تاریخ، صرفاً نقل و انتقال، بیان به زبان خود و یا نهایتاً بسط و گسترش آن ایده‌ها بوده است؛ این‌جا نوعی ماتریالیسم تاریخی در مورد تاریخ اندیشه‌های سیاسی مطرح است که در آن، متفکران نقش به وجود آوردن اندیشه‌ها را نداشته، و صرفاً به لحاظ کشف آنها و مطرح ساختن آنها به زبان خود، مورد احترام واقع می‌شوند و یا به دلیل بی‌توجهی به این اندیشه‌ها و یا رد آنها، مورد بی‌احترامی و سرزنش قرار می‌گیرند. این شیء‌انگاری تاریخی اندیشه‌های سیاسی، مسیر خطی کج‌فهمانه‌ای را از تاریخ اندیشه سیاسی طرح ریزی می‌کند که در آن A به B و B به C و C به ... می‌انجامد. ممکن است از این حیث، نویسندگان کلاسیک، بگونه‌ای غیرواقعی به عنوان پیش‌بینی‌کنندگان اولیه‌ترین‌های بعدی در نظر گرفته شوند و براساس همین پیش‌بینی یا بصیرت، پشت سر هم ردیف گردند. مثلاً مارسیلیوس بخاطر پیش‌بینی یا پیش‌یابی قابل ملاحظه‌اش برای ماکیاولی، و ماکیاولی به خاطر قراردادن بنیادی برای مارکس، و یا نظریه‌نشان‌های لاک به عنوان پیش‌بینی متافیزیک برکلی، و یا نظریه‌علیت‌گلانویل به عنوان پیش‌بینی نظریه‌علیت هیوم مورد توجه قرار می‌گیرند. (۱۰)

گمراهی دیگری که در مطالعه بیوگرافی یک ایده صورت می‌گیرد این است که در طی مسیر خطی آن ایده، متفکران براساس اینکه تا چه حد با مسیر منتهی شده به اکنون، همراه یا ناهمراه بوده‌اند و برای پیشبرد آن تا چه حد مفید یا غیرمفید بوده‌اند، مورد ارزیابی، تحسین و یا سرزنش واقع می‌شوند؛ گویی آنکه موافقت یا مخالفت غیرواقعی در نظر گرفته شده برای آنها، با خط تاریخی یک ایده، عامدانه و با آگاهی از هزاران سال بعد از خودشان صورت گرفته است. این درحالی است که ممکن است اصولاً آن متفکر، عبارات خود را در موافقت یا مخالفت با طرحی که امروزه ما ترسیم کرده‌ایم، ابراز نداشته و اصلاً از وجود چنین خطی اطلاعی نداشته است که بخواهد در راستای مخالفت یا موافقت با این مسیر خطی غیرواقعی، نظریه پردازی کند. مثل اینکه گفته شود منتسکیو ایده اشتغال کامل و دولت رفاهی را پیش‌بینی کرد؛ و یا اینکه نظریه ماکیاولی درباره سیاست، اصولاً همان چیزی است که ما امروزه انجام می‌دهیم؛ و این به معنای اهمیت ماندگار اثر آنها در نظر گرفته شود. (۱۱) همچنین از نظر اسکینر تمرکز صرف بر روش متن‌گرایانه و یا تمرکز بر روی یک ایده خاص، این اشکال را با خود همواره حمل خواهد

نمود که در طی دوره‌های مختلف، حتی در درون یک دوره و در یک زمان خاص نیز، مفاهیم و اصطلاحات نشانگر آن ایده، دارای مفهوم و معانی ثابت و پایداری نبوده و در نظر نگرفتن این مهم، موجب کژفهمی‌های زیادی خواهد شد. مثلاً ایده اشرافیت در اروپای دوره رنسانس با همین مفهوم در حال حاضر، بسیار متفاوت خواهد بود؛ «اشتباه بزرگ صرفاً این نیست که بدنبال معنای اساسی ایده به عنوان چیزی که ضرورتاً می‌بایست به همان شکل باقی بماند باشیم، بلکه حتی تصور هر معنای اساسی نیز، اصلاً اشتباه است» (۱۲) برای این اساس، اسکینر تلفیق و یکی دانستن «معنا یا اهمیت یک اثر، چنانکه در نظر نویسنده بوده»، با «معنا یا اهمیتی که آن اثر برای خواننده امروزی دارد» را خطری بزرگ می‌داند. مثلاً امروزه برخی از مفسرین، دیدگاه سیاسی افلاطون در کتاب جمهوری را به عنوان دیدگاه یک سیاستمدار حزبی توتالیتار ملاحظه می‌کنند و حال آنکه چنین دیدگاهی مستلزم مفاهیم و معانی جدیدی است که افلاطون هیچگاه چنین مفاهیمی را در ذهن نداشته است. اسکینر چنین خطایی را «اسطوره تقدم سازی» می‌نامد.

اسطوره انسجام: به نظر اسکینر، این اسطوره زمانی به وجود می‌آید که ابعاد نظریه یک نظریه پرداز از همه جهت با هم سازگار و منسجم نباشد و یا اینکه او در مجموع نتواند یک تحلیل منظمی از آراء خود ارائه دهد. در این موقعیت، اگر مفسری درصدد انسجام بخشیدن به آراء چنین متفکری برآید و با چندین بار قرائت آثار و متون وی، بخواهد چنین انسجامی را ایجاد و یا در واقع تحمیل کند، اسطوره انسجام شکل می‌گیرد. برای مثال اگر درباره موضوعات اصلی فلسفه سیاسی هابز شک وجود داشته باشد، وظیفه مفسر، به منظور کشف انسجام درونی دکترین او، با چندین بار قرائت لویاتان صورت می‌گیرد تا دریابد - تحمیل کند - که استدلال او واجد انسجام مفروض است. (۱۳) به عبارتی ساده تر، مفسر خواسته یا ناخواسته، دانسته یا نادانسته، انسجامی را به آراء یک متفکر می‌بخشد تا نظریه ای را از دل آثار وی استنتاج کند و یا نتایج خاصی را از آن حاصل سازد و این چیزی نیست جز تحریف واقعیت یا همان اسطوره انسجام. این امر، یا موجب این می‌شود که آثار و اظهارات پراکنده متفکری، به اجبار همچون نظریه ای مدون و منسجم جلوه کند، و یا آنکه مطلب و هدفی از آثار متفکری برداشت گردد که مد نظر آن متفکر نبوده است. از نظر اسکینر، در تمامی مواردی که انسجام درونی آراء یک متفکر، این گونه

حالت ساختگی و تحمیلی داشته باشد، حاصل کار اصلاً تاریخ اندیشه‌ها نیست، بلکه «تاریخ انتزاعات» است.

گاهی این اسطوره زمانی شکل می‌گیرد که دوستان یا دشمنان یک اندیشمند و یا کسانی که اهداف خاصی را آگاهانه دنبال می‌کنند، سعی بر انسجام بخشیدن به آثار آن اندیشمند می‌کنند تا پیام‌ها و علایق خاصی را از آن آثار و آراء، استنتاج کنند؛ به عنوان مثال، مفسران عمدتاً به خاطر حفظ انسجام عالی نظریه سیاسی لیبرالی که به لاک نسبت داده می‌شود، به آثار اولیه لاک که در آنها لاک از اقتدارگرایی و پدرسالاری شدیداً دفاع نموده، بی‌توجهی نموده و از آنها غفلت می‌ورزند. هدف در اینجا دیگر کشف یا فهم معنای متن نیست؛ بلکه مفسران می‌کوشند تا انسجام و لذا معانی و مفاهیم مورد علاقه خود را به متن تحمیل و یا از آن برداشت نمایند.

اسطوره کوته‌نظری (محدودیت فکری): این خطا یا غیرواقعی‌سازی، هنگامی رخ می‌دهد که ما در مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی، با دیدن استدلال‌های مشابه در میان نظریه‌ها و ایده‌های مختلف، میان آن نظریه‌ها و اندیشه‌ها، یک ارتباط معنایی غیر واقعی کشف کنیم. به این معنی که میان این ایده‌ها یا نظریه‌ها، به لحاظ تقدم و تأخر تاریخی، ارتباطی برحسب «تأثیر و نفوذ قبلی بر بعدی» قایل شویم. مثل اینکه گفته شود لاک تحت تأثیر هابز بود و هابز به وضوح ماکیاولی را مورد بحث قرار داده است. این نوع تبیین‌ها غالباً افسانه‌ای هستند. (۱۴)

در اینجا، ضمن اینکه دچار تقدم و تأخرهای تأثیری کاذب شده ایم، گاهی نیز استدلال‌های بیگانه و نامأنوس، آشنا و قریب در نظر گرفته می‌شوند که این نیز موجب توصیفات اشتباه و ناصحیحی می‌گردد. مثلاً پژوهشگری که یکی از ویژگی‌های بنیادین اندیشه سیاسی در طول انقلاب انگلستان را علاقه به گسترش حق رأی و ایجاد برابری می‌داند، ممکن است بدانجا کشیده شود که خواسته‌های جنبش مساوات‌طلبان در آن زمان را برحسب فلسفه لیبرال دموکراسی دریابد و در حقیقت، از لیبرال دموکراسی به عنوان پارادایمی برای فهم و توصیف این جنبش استفاده نماید. (۱۵)

ب. نقد متدولوژی قرائت زمینه‌ای

متدولوژی قرائت زمینه‌ای اساساً در مقابل متدولوژی قرائت متنی قرار می‌گیرد؛ چرا که اعتقاد به لزوم شناخت شرایط زمینه‌ای شکل‌گیری یک متن اندیشه‌ای، مستلزم این پیش‌فرض است که این

متون، در پاسخ به شرایط محیطی ایجاد شده اند و لذا کاربردی مقطعی داشته و این، در برابر ایده‌های عام، فرا زمانی و غیرتاریخی مورد نظر متن‌گرایی قرار می‌گیرد.

اسکینر بر خلاف بسیاری از مورخان قدیمی و سنت‌گرای عقاید، معتقد است که مورخ اندیشه سیاسی یا مورخ عقاید و افکار نباید در فکر آن باشد که به گونه‌ای به شرح و بیان تاریخ یک عقیده یا اندیشه بپردازد که گویی عقیده یا اندیشه مزبور یک جریان انتزاعی واحد، مجرد، یکپارچه و منسجم و کم و بیش فاقد زمان است که اذهان و افکار عظیم متنوع هر کدام به نوبه خود سهم در راستای تکامل آن ایفا کرده اند. در واقع به زعم اسکینر «چیزی به نام تاریخ عقیده یا فکر به این معنی که به رشته تحریر درآید و نوشته شود، وجود ندارد. تنها تاریخ کاربردهای متنوع آن، و تاریخ اهداف و نیات متفاوت وجود دارد...» (۱۶). بدین صورت اسکینر صراحتاً خود را از زمره متن‌گرایان جدا می‌سازد و رویکرد بستر‌گرایانه به تاریخ عقاید و اندیشه‌ها را مورد بررسی بیشتر قرار می‌دهد. ادوارد کین نیز این نکته را گوشزد کرده و یاد آور می‌شود که بخش عمده توجه مطالعات و تحقیقات در نیمه دوم قرن بیستم و به ویژه سه دهه آخر آن اساساً معطوف به معنای مفاهیم اساسی و زیر بنایی‌ای بوده است که نظریه‌ها از دل آنها ساخته می‌شوند، به جای آنکه معطوف به ساختار منطقی یا کیفیت استدلال‌ها و مباحثات مربوط به خود این نظریه‌ها باشد و نیز بیشتر این مطالعات معطوف به بسترهایی بوده است که آراء و عقاید، اندیشه‌ها، نظریات و فلسفه سیاسی در دل آن بسترها ظهور و نشو و نما یافته اند و بدین ترتیب سعی دارند تا نشان دهند که چگونه یک ایده، نظریه و یا اندیشه خاص به یک بستر خاص تعلق دارد. (۱۷) از نظر اسکینر نیز، این متدولوژی (زمینه‌گرایی) از استقبال روزافزونی برخوردار بوده است؛ وی معتقد است که حداقل مزیت استفاده از این روش این است که از انبوه خطرات و اشتباهات متدولوژی قرائت‌متنی، مصون می‌مانیم. جلد نخست از کتاب سه‌جلدی اسکینر با عنوان *بینش‌های سیاست، بهترین و مناسب‌ترین نقطه شروع برای مطالعات بیشتر در این زمینه محسوب می‌شود.*

از دیدگاه بستر‌گرایان، همانگونه که انتزاع فرد از جامعه نه ممکن است و نه مطلوب، انتزاع اندیشه یا متن نیز از زمینه اجتماعی و تاریخی اش امری نامطلوب است و لذا نمی‌توان معنا یا اندیشه نهفته در متن را به شکل مجرد و غیرتاریخی دریافت. از نظر اسکینر، می‌بایستی ایده‌ها یا اندیشه‌ها را در دوره‌های زمانی و تاریخی خاص مورد توجه قرار داد و بررسی آنها به طور همسان و یکنواخت در طول تاریخ

بشری امری نادرست و ناممکن است. «مثلاً اندیشه لاک براساس اشتیاق وی به پذیرش ساختار اجتماعی جدید فهمیده می‌شود و اندیشه کالینگوود براساس دل‌بستگی وی به ساختار اجتماعی قدیم، و اندیشه آدام اسمیت نیز براساس پذیرش ساختار اجتماعی جدید در عین بی‌علاقگی به اهداف آن» (۱۸) با وجود این، اسکینر بر روش زمینه‌گرا نیز انتقاداتی را وارد می‌داند. عمده‌ترین این انتقادات را می‌توان در مقاله روش‌شناسیک مشهور وی مشاهده نمود. بدین سان و به تعبیر گری کی، برونینگ «در اشتباه اسکینر به عنوان بستر گرا، خود طنز و ظرافتی نهفته است چرا که مشهورترین مقاله روش‌شناسیک وی یعنی مقاله معنا و درک در تاریخ عقاید (۱۹۸۸)، انتقاد از قرائت‌های بستر گرایانه‌ای از اندیشه سیاسی است که اندیشیدن (تفکر) را با بستر همسان و همانند می‌دانند و منویات نویسندگان را نادیده می‌گیرند» (۱۹). یکی از انتقادات مهم وارد بر این روش، اشتباه اساسی این متدولوژی درباره ماهیت رابطه بین «متن و شرایط محیطی آن متن» می‌باشد. عبارتی علیرغم اینکه اسکینر مطالعه زمینه اجتماعی را برای فهم یک متن مفید می‌داند، ولی فرض پایه‌ای متدولوژی قرائت زمینه‌ای را مبنی بر اینکه فهم متن می‌بایستی برحسب زمینه اجتماعی آن صورت گیرد، مفروضی نادرست و اشتباه دانسته و لذا متدولوژی مورد نظر را نیز برای فهم معنای متن کافی نمی‌داند. اسکینر تصریح می‌کند که شرایط پیرامونی در اجرای هر کنش نقش داشته و می‌پذیرد که در صورت فقدان آنها کنش مزبور رخ نمی‌دهد و یا در صورت وجود این شرایط اجرای آن کنش نیز قابل پیش‌بینی بوده است؛ اما تمرکز صرف بر این شرایط نیز ناکافی است. بنابراین وی گرچه معتقد است که برای هر عبارتی می‌بایستی یک زمینه تبیینی وجود داشته باشد، اما به نحوی جدی این تردید را نیز ابراز می‌دارد که: «آیا شناخت علل یک کنش، واقعاً معادل فهم خود آن کنش است؟» (۲۰) اسکینر این ایراد را وارد می‌سازد که شناخت زمینه‌ها، ناکافی بوده و باید از اهداف و نیت کارگزاران کنش نیز آگاهی یافت. اسکینر در صحبت از هدف و قصد کنشگر یا مؤلف، دو گونه نیت یا قصد را از یکدیگر تفکیک می‌کند: یکی قصدی که قبل از انجام کنش بوده است، که ممکن است کنشگر موفق به انجام آن شده یا نشده باشد؛ برایان فی می‌گوید: «عمل ممکن است در واقع قصد و نیت آگاهانه عامل را متحقق نکند. مثلاً، ممکن است عامل اشتباه کند، یا فکر کند که فلان عمل باعث به ثمر رسیدن X می‌شود، در حالی که واقعاً چنین نیست، یا دست به عملی بزند که مقاصدی را به پیش می‌برد به نحوی که خود عامل نداند که

این عمل او، آن مقاصد را به پیش خواهد برد. وانگهی، قصد به انجام کاری، اشاره به انگیزه‌های آگاهانه‌ای دارد که عامل در سر می‌پروراند، اما عملی ممکن است تجسم بخش قصدها و نیاتی باشد که عامل از آنها نا آگاهست یا اطمینانی از آنها ندارد.» (۲۱) دیگری، قصد در حال انجام کنش است که نمی‌تواند پیشینی باشد؛ بلکه قصدی است که در خود متن یا کنش مندرج است و اگر خود کنش به درستی توصیف و فهمیده شود، درک می‌شود؛ «تبیین قصد و نیت در اعمال، متضمن این است که قصد و نیت آگاهانه‌ی عامل را معادل‌آعمالی که عامل انجام می‌دهد قرار ندهیم، و در عوض در مورد یک عمل بپرسیم که قصد و نیت موجود در خود عمل چیست، نه اینکه چه چیزی در ذهن عامل است؛ پاسخ به این سؤال مستلزم قرار دادن اعمال در بستر گسترده‌تر زندگی عامل و آن شرایط اجتماعی‌ای است که عمل در آن انجام گرفته است و تفسیر اعمال در پرتو این بستر گسترده است.» (۲۲)

به عبارتی خلاصه‌تر، اسکینر معتقد است که ما با استفاده از تحلیل شرایط زمینه‌ای (علل)، انگیزه و یا قصد و نیت مؤلف متن را که امری متقدم بر خود متن است درمی‌یابیم؛ این در حالی است که شناخت قصد و نیت پیشینی مؤلف و نیز علل زمینه‌ای به وجود آمدن یک کنش یا متن، از اصالت‌چندانی برای شناخت و فهم خود آن متن یا کنش برخوردار نیستند. شناخت شرایط محیطی یک کنش (علل آن کنش) کمک‌چندانی به شناخت ما از نیت مندرج در خود متن نخواهد کرد. شناخت قصد یا نیت مؤلف نیز، از آنجا که لزوماً نمی‌توان گفت این نیت، در متن اعمال شده یا آنگونه مؤلف قصد داشته حاصل شده یا نه، از اصالت‌چندانی برخوردار نمی‌باشد.

چنانچه مطرح شد، شناخت شرایط محیطی (علل) تولید یک متن، لزوماً به معنی شناخت خود آن متن نخواهد بود و ما برای درک معنای آن متن، نیاز به چیزی فراتر از شناخت شرایط زمینه‌ای خواهیم داشت و آن اینکه: در کنار درک صحیح از شرایط نامبرده شده که در بهترین حالت به کشف ناقص انگیزه‌های پیشینی می‌انجامد، ما بایستی به نیات و اهداف مندرج در خود اثر نیز دست‌یابیم و این همان نکته‌ای است متدولوژی مورد بحث، از آن غافل است.

انتقاد اول، ناشی می‌شد از یکسان‌انگاری «کشف شرایط زمینه‌ای یا علل خلق» یک متن با «فهم» آن متن؛ اما اسکینر اشکال دیگری را هم به متدولوژی قرائت زمینه‌ای وارد می‌داند و آن یکسان‌انگاری دو مفهوم «معنا» و «فهم» است. در حالیکه معنای یک متن را گرچه بتوان با استفاده از

شرایط محیطی و زمینه اجتماعی آن متن بهتر شناخت، اما، برای فهم کامل از یک متن، که امری وسیعتر و پردامنه تر از معنای متن می باشد، کافی نیست. «ج.ال.اوستین»، فیلسوف انگلیسی، معتقد است که فهم متن، صرفاً درک معنای آن متن نیست؛ بلکه همچنین فهم آن چیزی است که آنرا « قدرت کنش گفتاری قصد شده» خوانده است. معنا و فهم یک متن، از نظر اسکینر نه از متن گرای و نه از زمینه گرای، حاصل نخواهد شد. از یکسو، متن گرای دچار ابهامات و اسطوره های متعدد است و از سوی دیگر، زمینه گرای به جای نیل به فهم، صرفاً معنا را مهیا می سازد و نیز به جای توجه به قصد در حال انجام کار، قصد برای انجام کار را برای ما آشکار می سازد. اسکینر به همین دلیل شیوه و رویکرد جدیدی را ابداع نموده که در ادامه، این شیوه را مورد بررسی بیشتر قرار خواهیم داد. مطالب این قسمت عمدتاً بر اساس ترجمه و خلاصه برداری از کتاب «معنا و زمینه» جیمز تولی تهیه شده است که به گفته اسکینر، گویای نظریه اوست.

۳. شیوه ویژه اسکینر

چنانچه مطرح شد، اسکینر، از جمله متفکرانی است که هرمنوتیک را به عنوان روشی برای تفسیر و فهم متون تلقی نموده و بر همین اساس، متدولوژی خاص خود را برای مطالعه و تحقیق پیرامون اندیشه های سیاسی ارائه داده است. در این متدولوژی، تفسیر متن و فهم معنای آن، با تکیه بر شیوه عمل بیانی^۱ یا کنش گفتاری^۲ صورت می گیرد. این شیوه ریشه در نظریه مشهور کنش گفتاری اوستین دارد که اساساً در تقابل با نظریه معنایی ساخته و پرداخته شده است. در نظریه اوستین، گفتار همیشه صرفاً برای بیان یک واقعیت بکار نمی رود، بلکه علاوه بر آن، برای انجام عمل و یا ایجاد تأثیری خاص بر روی مخاطبان نیز مورد استفاده قرار می گیرد. اوستین بر همین اساس سه نوع کنش گفتاری را از هم متمایز می سازد که به ترتیب عبارتند از: بیانی محض^۳، مقصود رسان^۴ و کارگر^۱.

^۱ - Speech-Act

^۲ - Linguistic Action

^۳ - Locutionary

^۴ - Illocutionary

کنش بیانی محض، صرفاً بیان واقعیت می‌کند و شکلی خبری و اطلاع‌رسانی دارد. در حالی که در کنش گفتاری مقصود رسان، علاوه بر بیان واقعیت، کاری یا عملی هم انجام می‌شود (مثل قول دادن، درخواست کردن....) و بالاخره در کنش گفتاری کارگر، هدف‌گوینده یا نویسنده تأثیرگذاری بر مخاطب و یا ایجاد تغییر در رفتار یا دیدگاهی خاص است. (مثل تهییج، ترساندن، واداشتن کسی به اتخاذ دیدگاهی و ...)

اسکینر با تأکید بر کنش گفتاری مقصود رسان، متدولوژی خود را بر مبنای همین کنش استوار می‌سازد. از این منظر، گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن، کاری انجام می‌دهد و از این کار، مقصود و منظوری دارد. اسکینر، وظیفه اصلی تفسیر را کشف همین مقصود می‌داند.

«اسکینر خود به صراحت، «تفسیر» را معادل «فهم معنا» دانسته و تفسیر یک متن را تلاش برای تجزیه و تحلیل کردن آن، به منظور معنا کردن چیزی تعریف می‌کند.»^(۲۳) اسکینر همانند هیرش و برخی دیگر از متفکران هرمنوتیک روشی، معتقد است که هر متنی حاوی پیام یا معنایی است و وظیفه مفسر، کشف این پیام یا معناست؛ اما به طور جدی هشدار می‌دهد که اولاً: رسیدن به قرائت درست، امری نشدنی است و فرض تعیین معنای نهایی متن، فرضی عوامانه بوده که به شدت باید از آن اجتناب نمود؛ چرا که به زعم وی، چنین فرضی باعث جلوگیری از بروز تفاسیر جایگزین می‌گردد؛ تنها می‌توان از بهترین قرائت یا بهترین معنا سخن گفت. ثانیاً یکی دانستن فرایند تفسیر یک متن با فرایند قرائت آن متن نیز فرضی نادرست است که از این هم باید به طور جدی اجتناب نمود. اسکینر معتقد است وظیفه اصلی مفسر، اثبات معنای متن است و این معنا صرفاً با قرائت متن بدست نمی‌آید، بلکه برای دستیابی به آن می‌بایست به فراتر یا فروتر از سطح ادبی متن رفت.^(۲۴) و در پس آن، انگیزه‌ها و نیات مؤلف، زمینه‌های اجتماعی و نیز زمینه زبانی نگارش آن را جستجو نمود.

تأکید بر کنش گفتاری مقصود رسان و تمایز قائل شدن میان دو مفهوم «انگیزه» و «نیت»، دو ویژگی اساسی متدولوژی اسکینر هستند که هر دو گویای نقش محوری نیت مؤلف در این متدولوژی هستند. تمایز انگیزه و نیت، به این نحو مطرح می‌شود که «انگیزه، یک امر مقدم بر متن و خارج از آن است که مرتبط با پیدایش متن بوده و متناظر علت در روشهای تجربی است و حال آنکه نیت، با اشاره

¹ - Perlocutionary

به طرح مؤلف برای تألیف یک نوع متن خاص (نیت برای انجام X) و یا اشاره به ویژگی خود متن و توصیف آن برحسب تجسم یک هدف خاص (نیت در انجام دادن X) تعریف می‌شود. (۲۵)

همچنین اسکینر سه نوع یا سه حالت از معنا را از هم تفکیک می‌کند. معنا در حالت اول، به چیستی کلمات و جملات یک متن خاص مربوط شده و از طریق دانش معمولی ما درباره زبان و گرامر و فرهنگ لغات حاصل می‌شود؛ حالت دوم معنا مربوط به این است که یک متن خاص برای خواننده چه معنا می‌دهد که این، طی فرایند قرائت متن به وسیله خواننده به شیوه‌ای پدیدارشناسانه به دست می‌آید و بالاخره حالت سوم که مورد توجه اسکینر است، حاکی از آن است که مؤلف به وسیله آنچه در متن نوشته، چه منظوری داشته یا قصد انجام چه کاری را داشته است. «او همانند هیرش و با استناد به وی، بر این باور است که معنا چیزی است که یک متن برای ارائه در نظر گرفته است و این ممکن است چیزی باشد غیر از آنچه که متن برای خواننده معنا می‌دهد که هیرش به آن «دلالیت» می‌گوید. (۲۶)

چنانچه بیان شد، اسکینر، مسأله اصلی خود را چنین مطرح می‌کند که معنای واقعی و تاریخی یک متن چگونه کشف می‌شود؟ او در پاسخ به این سؤال، کلید دریافت معنای واقعی متن را «کشف نیت مؤلف در تألیف آن» قلمداد می‌کند؛ این قاعده، هم با سومین حالت معنا سازگار است و هم با توجه به کنش گفتاری مقصود رسان قابلیت کاربرد می‌یابد. به عبارتی از یک سو، فهم معادل فهم نیت مؤلف در انجام کار خاص و از سویی دیگر، متن به عنوان تجسم یک عمل ارتباطی قصد شده در نظر گرفته می‌شوند که این دو تعریف از فهم و متن، مکمل یکدیگر و به عنوان دو روی یک سکه تلقی می‌شوند.

فهم نیت مؤلف از نظر اسکینر اگرچه مشکل است، اما شدنی است. «خود اسکینر با صراحت و تأکید هر چه تمام، علاقه مندی اش را برای تغییر ایده متن از صورت یک ایژه خود مختار، به ایده متن به عنوان یک اثر مرتبط با خالق آن اعلام می‌کند و آنگاه بر آنچه که خالق احتمالاً در خلق کردن آن اثر در حال انجام دادن بوده است تأکید می‌نماید. (۲۷)

زمینه اجتماعی متن، در نزد اسکینر، از آنجا که به طور مستقل نمی‌تواند ما را به نیت مؤلف برساند و تنها در روشن شدن انگیزه مؤلف موثر است، در بهترین حالت می‌تواند ما را در کشف زمینه زبانی دوره خاصی که متن مورد نظر در آن نگارش یافته است یاری کند. مثلاً اینکه در یک جامعه معین، چه معانی و مفاهیم قابل شناسایی وجود داشته که استفاده از آنها، برای کسی که قصد برقراری ارتباط داشته است،

امکان پذیر بوده است. در این معنا، هر متنی و هر کنشی، به طور اجتناب‌ناپذیری، تجسم یک قصد خاص درباره یک اتفاق خاص و برای حل یک مشکل خاص تلقی می‌شود.

به طور واضح تر، منظور این است که معمولاً متن به عنوان تجسم یک عمل ارتباطی قصد شده، در یک فضای فکری-اجتماعی خاص نوشته شده که علی‌القاعده در آن فضا، یک نوع پرسش‌ها و پاسخ‌های خاصی رایج بوده و نیز یک مفاهیم و لغات و معانی خاص در دسترس نویسنده قرار داشته است. لذا برای فهم متن باید این فضا را بازسازی کرد و تنها با بازسازی و بازآفرینی این فضا و قرار دادن متن در آن فضا است که هم می‌توان معنای متن و روابط بین عبارات مختلف متنوع درون آن را، و هم قصد نویسنده از نوشتن متن به عنوان یک عمل ارتباطی را دریافت. این فضا یک فضای کلی و اساساً زبانی است که زمینه اجتماعی-آن گونه که در متدولوژی قرائت زمینه‌ای مطرح شده است - تنها جزئی از این فضا را تشکیل می‌دهد. پیامد منطقی این مفروضات اساسی این است که «اساساً در فلسفه هیچ مسأله دائمی وجود ندارد؛ تنها پاسخ‌های فردی به سؤالات فردی وجود دارد و به همین میزان که سؤالات متعددی وجود دارد، سؤال‌کنندگان متفاوت و پاسخ‌دهندگان متعددی نیز وجود دارد.» (۲۸) بر این اساس، متدولوژی اسکینر، بُعدی نسبی‌گرایانه یافته و در برابر متدولوژی متن‌گرایانه قرار می‌گیرد که در آن، حقایق، سؤالات، پاسخ‌ها و حکمت‌های عام و فرا زمانی و فرا مکانی هستند که مبانی متون کلاسیک اندیشه را شکل داده‌اند. همچنین حتی ابعادی نسبی‌گرایانه‌تر از رویکرد زمینه‌گرا نیز به خود می‌گیرد که بر اساس آن، ایده‌ها یا نظرات از متعلق بودن به بسترهای زمانی و مکانی خاص خود هم مبرا بوده و صرفاً متعلق به صاحبان خصوصی خود هستند.

لویاتان هابز نمونه جالبی است که در آن، تقابل رویکرد اسکینر با رویکرد متن‌گرا، قابل پیگیری است. از منظر رویکرد قرائت‌متنی، لویاتان به عنوان برجسته‌ترین نمونه یک متن کلاسیک، نه هیچ زمینه اجتماعی و تاریخی خاصی دارد و نه هیچ مخاطب محدود و قابل شناسایی، و لذا دربرگیرنده مسایل دائمی و ایده‌های عام است. اما اسکینر، با وجود اذعان به اینکه لویاتان قابل قبول‌ترین مثال در این زمینه است، معتقد است که هرگز نمی‌توان با مفروضات متن‌گرایانه لویاتان را فهمید؛ اگر چه هابز احتمالاً با جاه‌طلبی و به صورتی فرا تاریخی سخن گفته باشد، ولی اثر او خطاب به مخاطب محدود و

دقیقاً قابل‌شناسایی نوشته شده است و نتیجتاً نه واجد هیچ مسأله دائمی و حقیقت‌عام است و نه قادر به نقض نسبی‌گرایی متدولوژی اسکینر است. (۲۹)

نسبی‌گرایی اسکینر در این متدولوژی، مربوط می‌شود به محدود بودن مطالعه به دوره‌های زمانی و مکانی خاص. به نظر وی، تلاش برای فهم متون کلاسیک و یا درک اندیشه گذشتگان توسط دیدگاه‌های امروزی کاری خطاست و برخلاف دیدگاه فلاسفه‌ای همچون هگل، موقعیت کنونی ما به هیچ وجه موقعیت ممتاز و یا بهترین موقعیت برای بررسی آثار و گذشته نیست.

بر این اساس، متون کلاسیک به خصوص در حوزه اندیشه اخلاقی و سیاسی، نه تنها کمکی به آشکار کردن همانندی اساسی نمی‌کنند، بلکه ترجیحاً فقدان مسایل و حقایق فرا زمانی و حتی وجود تنوع اساسی مفروضات اخلاقی و تعهدات سیاسی را نمایان می‌سازند.

البته چنین ادعایی صرفاً درباره اندیشه‌های سیاسی گذشتگان و متون کلاسیک و تاریخی صادق نبوده و به همان میزان درباره اندیشه‌های سیاسی امروزی و متون خودمان نیز صدق می‌کند و در واقع آن ادعا، بیان این حقیقت‌عام و کلی است که: مفاهیم و استدلال‌های متفاوت و متنوع وجود دارد که مربوط به جوامع متفاوت و متنوعی هستند. در نتیجه تقاضای یک راه حل از تاریخ اندیشه سیاسی برای مسایل سیاسی بلاواسطه امروزی خودمان، صرفاً مرتکب شدن به یک اشتباه متدولوژیک نیست، بلکه چیزی شبیه یک خطای اخلاقی است. (۳۰) لذا چه از جهت متدولوژیک و روش‌شناختی و چه از جهت سودمندی و ارزش عملی، «ما باید بیاموزیم که تفکر خودمان را برای خودمان انجام دهیم.» (۳۱)

همان‌طور که قبلاً مطرح شد، شناخت زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نیز در کنار شناخت نیت مؤلف، در متدولوژی اسکینر قابل‌تأمل است. وی سه گونه تلاش را در جهت کشف نیت مؤلف ضروری می‌داند:

اول آنکه باید مشکلات و پرسش‌های سیاسی مطرح شده در آن دوره و نیز راه حل‌ها و پاسخ‌های ارائه شده به آنها را دریافت؛ زیرا به نظر اسکینر، آثار هر متفکر پاسخی است به سؤالات رایج در آن عصر. این مورد چیزی شبیه جامعه‌شناسی معرفت کارل مانهایم یا دیدگاه مارکسیستی است که به تأثیر مشکلات اجتماعی بر شکل‌گیری آراء و اندیشه‌های متفکران می‌پردازد. اسکینر صراحتاً به تأثیر یا تحمیل فشارها و محدودیت‌های - ولو ناشناخته - جامعه بر تصورات و اندیشه‌ها اعتراف می‌کند و از این جهت، همه

انسان‌ها را تا حدودی مارکسیست می‌خواند. (۳۲) ولی از منظر دیگر، دیدگاه وی شبیه دیدگاه توماس اسپرینگز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی» است که در آن به مشکلات و بحران‌های سیاسی زمان هر متفکر و نیز راه‌حل‌ها و پاسخ‌های آنها توجه می‌کند و نظریه سیاسی هر متفکر را پاسخی به مشکل یا بحران سیاسی روزگار وی تلقی می‌نماید. (۳۳) اسکینر در مقدمه کتاب ماکیاوولی چنین می‌گوید: «استدلال من این خواهد بود که برای فهم نظریه‌ها و تعالیم ماکیاوولی، باید مشکلاتی را از لابه‌لای غبار زمان باز و آشکار کنیم که او به وضوح در دو کتاب شهریار و گفتارها و سایر نوشته‌های خود در باب فلسفه سیاسی، خویشتن را با آنها رو به رو می‌دیده است و اما برای اینکه به چنین دیدگاهی برسیم، لازم است محیطی را که این آثار در آن تصنیف شده، باز آفرینی کنیم.» (۳۴)

اسکینر همچنین به تأثیر متقابل اندیشه‌ها بر تحولات اجتماعی نیز اذعان دارد که از این حیث به دیدگاه مک‌آنتایپر نزدیک است، ولی در عین حال پیگیری این بحث که «اندیشه‌ها بر تحولات تأثیر می‌گذارند یا تحولات بر اندیشه‌ها» را چیزی جز معمای دیرینه مرغ و تخم مرغ نمی‌داند. (۳۵) دوم آنکه باید زبان خاص آن دوره، و معانی، مفاهیم و گزاره‌های متداول در آن دوره را که هر نویسنده‌ای با استفاده از آنها اقدام به نگارش می‌کند، شناخت. این عامل که یادآور گفتمان فوکویبی است، چیزی بیش از زبان به مفهوم لغوی و دستوری است و با عامل بعدی ربط وثیق و تنگاتنگی دارد که در آثار اسکینر، این دو در ارتباط محکمی با هم مطرح می‌شوند.

و بالاخره سوم اینکه برای شناخت گفتمان سیاسی غالب بر هر جامعه و دوره زمانی، باید سنت، عرف، اصول و قواعد مرسوم و مسلط بر استدلال‌های سیاسی حاکم بر آن دوره و جامعه را شناسایی نمود. در یک نگاه کلی، به گفته خود اسکینر، وی در ابتدا تأکید بیشتری بر عامل اول داشته که بعدها با وارد شدن انتقاداتی علیه او، تدریجاً به موارد دوم و سوم تمایل بیشتری نشان داده است که این امر، تمرکز متدولوژی او را بر مباحث زبانی پررنگ‌تر کرده است. کتاب ماکیاوولی اسکینر، بیشتر با تأکید بر عامل اول تألیف شده ولی مقالات متاخر وی در کتاب «معنا و زمینه» عمدتاً بر مبنای موارد دوم و سوم نگارش شده‌اند.

نتیجه‌گیری

اسکینر در پایه‌ریزی شیوه خاص مطالعاتی خود در حوزه تاریخ اندیشه‌های سیاسی، با رویکردی نقادانه نسبت به متدولوژی‌های رایج، در جهت رفع معایب و نواقص هر یک از این روش‌ها و ایجاد روشی بدیل قدم بر می‌دارد. وی اذعان می‌دارد: «ما می‌توانیم امیدوار باشیم که به نوع معینی از عینیت در ارزیابی و نقد و بررسی نظام‌های فکری رقیب نایل شویم؛ می‌توانیم امیدوار باشیم که به فهم به مراتب بیشتر و به تبع آن به تساهل بیشتر، برای عناصر مختلف تنوع فرهنگی، نایل شویم؛ و مخصوصاً، می‌توانیم امید داشته باشیم به چشم‌اندازی دست‌پیدا کنیم که با آن، شیوه زندگی خودمان را به گونه‌ای خود-انتقادی‌تر ببینیم؛ افق‌های نگرش فعلی خود را بسط و گسترش دهیم و به جای آنکه تعصبات تنگ‌نظرانه و محدود محلی و بومی خود را تقویت کنیم، افق‌های نگرش فعلی خود را بسط و گسترش دهیم.» (۳۶) چنانچه بیان شد، اسکینر متدولوژی خود را براساس ابعاد ایجابی و ابعاد سلبی مختلفی پایه‌ریزی نموده است که به طور خلاصه به شرح زیر آنها را دسته‌بندی می‌کنیم:

الف. بعد ایجابی: منظور تکنیک‌ها و نکاتی هستند که باید به دیده مثبت به آنها نگریست و آنها را رعایت نمود:

۱- باید متن را و بلکه هر عبارت آن را به عنوان تجسم یک عمل مفاهمه‌ای یا ارتباطی قصد شده در نظر گرفت که مؤلف از طریق آن می‌خواهد با خوانندگان و مخاطبان ارتباط برقرار کرده و بدین طریق قصد خود را محقق سازد. لذا باید توجه داشت، فهم معنای متن، بایستی، دیگر از درون آن متن خارج شده و به رابطه میان متن و خالق متن، متوجه باشد.

۲- برای شناخت رابطه موجود میان متن و خالق آن متن، و به عبارتی ساده‌تر برای شناخت نیت مؤلف، بایستی فضای گفتمانی و ارتباطی‌ای که متن در آن فضا خلق شده را بازسازی و بازآفرینی نمود.

۳- برای بازآفرینی این فضا باید به طور همزمان به مشکلات و علایق سیاسی، زبان و معانی و مفاهیم رایج و نیز عرف‌ها و سنن حاکم بر استدلال‌های سیاسی و اجتماعی دوره زمانی و مکانی متن مورد نظر توجه نمود.

ب. بعد سلبی: منظور نکاتی منفی است که باید از آنها اجتناب نمود:

۱- اسطوره دکترین: به دو شکل عمده مشاهده می‌شود: یکی نابهنجاری تاریخی که طی آن، یک اندیشمند صاحب دکترینی قلمداد می‌شود که نه معانی و مفاهیم آن دکترین در دسترس او بوده‌اند و نه وی هرگز چنین قصدی داشته‌است و شکل دیگر، ریخت‌شناسی لغوی ایده‌ها است که در طی آن، برای یک ایده، شرایطی ایده‌آل و در حد یک دکترین در نظر گرفته‌شود که از واقعیت تاریخی بدور باشد.

۲- اسطوره انسجام: هنگامی رخ می‌دهد که مفسرین یا محققین بخواهند به آراء پراکنده یک اندیشمند در متون تألیفی‌اش، انسجام‌ناداشته و ناخواسته‌ای را تحمیل کنند تا آراء او را یک دکترین منسجم درباره موضوعی خاص و در جهت علایق خودشان معرفی و مطرح سازند. این امر، عموماً با غفلت و یا حتی با نفی برخی از قسمت‌های آراء آن اندیشمند همراه می‌گردد.

۳- اسطوره کوتاه نظری یا محدودیت فکری: هنگامی است که پژوهشگر صرفاً با ملاحظه شباهت استدلالی در دو متن، تقدم و تأخرهای کاذبی را به لحاظ تأثیر پذیری نویسندگان از یکدیگر در نظر بگیرد.

۴- استراتژی‌های غیرمستقیم یا کنایه‌آمیز: این استراتژی‌ها، عموماً بدلیل سرکوب‌ها و شرایط خفقان از سوی نویسندگان اتخاذ می‌گردد که طی آن، منظور نویسنده، به اصطلاح در بین خطوط متن پنهان شده و یا اینکه مفاهیم با استفاده از طنز یا تمسخر و یا کنایه‌گونه و دارای ابهام مطرح می‌گردند. این امر ممکن است محقق آن متون را به اشتباه بیاندازد.

منابع

- ۱- ژولین فروند، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه محمد علی کاردان (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲)، ص ۱۰۸.
- ۲- ریچارد پالمر، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی (تهران: هرمس، ۱۳۷۷)، صص ۵۴-۵۱.
- ۳- عباس منوچهری، *هرمنوتیک، دانش و رهایی* (تهران: بقیه، ۱۳۸۰)، ص ۱۰.
- ۴- دیوید کوزنزهوی، *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهاد پور (تهران: روشنگران، ۱۳۷۸)، ص ۲۶.
- ۵- منوچهری، پیشین، صص ۴۴-۴۰.
- 6- James Tully, *Meaning and Context: Quentin Skinner and His Critics* (New Jersey: Princeton University Press, 1988), p. 29.
- 7- *Ibid*, p. 71.
- 8- *Ibid*, p. 33.
- 9- *Ibid*, p. 33
- 10- *Ibid*, p. 35.
- 11- *Ibid*.
- 12- *Ibid*, p. 55.
- 13- *Ibid*, p. 39.
- 14- *Ibid*, p. 46.
- 15- *Ibid*, p. 47.
- 16- *Ibid*, p. 58.

17- Edward Keene, *International Political Thought: A Historical Introduction* (UK: Polity 2005), pp. 14-15.

18- Skinner, Q. (2002), *Vision of Politics*, 3 vols. (Cambridge: CUP), vol.1, p. 85.

19- Gary K. Browning, *Political Thought*, ch.7.in B. Axford et al(eds) (2002), *Politics: An Introduction* (London CN.Y. : Routledge), p. 222.

20- Tully, *Op. Cit.*, p. 59.

۲۱- برایان فی، *فلسفه امروزین علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی (تهران: طرح نو، ۱۳۸۱)، ص ۲۴۷.

۲۲- همان.

23- Tully, *Op. Cit.*, p. 68.

24- *Ibid*, p. 69.

25- *Ibid*, pp. 71-74.

26- *Ibid*, p. 70.

27- *Ibid*, p. 78.

28- *Ibid*, p. 65.

29- *Ibid*, p. 104.

30- *Ibid*, p. 67.

31- *Ibid*, p. 66.

32- *Ibid*, p. 67.

۳۳- توماس اسپریگنز، فهم نظریه های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی (تهران: آگاه، ۱۳۷۰)، صص ۳۲-۴۶.

۳۴- کوئنتین اسکینر، ماکیاولی، ترجمه عزت اله فولادوند (تهران: طرح نو، چاپ چهارم، ۱۳۸۰)، ص ۱۷.

35- Tully, *Op. Cit.*, pp. 58-59.

36- *Ibid*, p. 287.